

عناصر ادبیات شفاهی آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار

دکتر حمید س شهانقی

ادبیات مکتوب جهان در طول حیات چندین ساله خود همواره متأثر از ادبیات شفاهی بوده است. نویسندگان و شاعران بزرگ جهان در آثار جاودانه خود، عناصری از آداب و رسوم، عقاید و باورها، افسانه‌ها، مثل‌ها و ضرب‌المثل‌های رایج در میان مردم را آورده‌اند. شاعران و نویسندگانی چون «بایرن» و «شکسپیر»، انگلیسی، «هگو» و «بودلر» فرانسوی، «گوته» آلمانی، «پوشکین» روسی، «دانته» ایتالیایی، «فضولی» و «صابر» آذربایجانی، «تاگور» هندی و صدها سخن‌پرداز دیگر، از این دریای بی‌کران بهره‌ها برده‌اند. فولکلور آذربایجان، بنا به علل مختلف، یکی از غنی‌ترین و پرشاخ و برگ‌ترین ادبیات شفاهی جهان است. به همین خاطر هیچ شاعر و نویسنده آذری را نمیتوان پیدا کرد که از کنار این چشمه الهام بخش بی‌اعتنا بگذرد. از آنجایی که استاد شهریار بنا به عللی دوران کودکی و نوجوانی خود را در محیط روستا گذرانده و بعد از مهاجرت به تبریز و تهران نیز همیشه در میان مردم عادی کوچه و بازار بوده است، ادبیات شفاهی رایج در بین توده‌های مردم تأثیر شگرفت بر شعر او گذاشته است. استاد شهریار در اشعار فارسی و ترکی خود، از افسانه‌ها، داستانها، بایاتی‌ها، مثل‌ها، امثال و حکم و دیگر عناصر فولکلور آذربایجان با مهارت و ملاحظت تمام استفاده کرده است. مقاله حاضر تا حد توان به بررسی عناصر فولکلور در شعر ترکی شهریار میپردازد.

افسانه‌ها و قصه‌ها:

استاد شهریار در اشعار ترکی خود از افسانه‌ها و قصه‌هایی که در کودکی شنیده، نام میبرد و با حسرت و دریغ از دوران کودکی خود و قصه‌گویی مادر بزرگ یاد میکند، که ذیلاً به افسانه‌ها و داستانهایی که در دیوان ترکی وی آمده است، اشاره میکنیم:

قصه‌شنگول و منگول:

یکی از قصه‌های شیرین ادبیات آذربایجان، قصه‌شنگول و منگول است. کمتر آذربایجانی‌ای را میتوان یافت که این قصه را نشنیده باشد. تأثیر این قصه به حدی فراگیر بوده است که حتی به فرهنگ دیگر ملل نیز رسوخ پیدا کرده است. شهریار در منظومه حیدر بابا با حسرت و دریغ از این قصه یاد میکند:

قاری ننه گنج ناغیل دئییه نده پیران و قصه‌گویی شبهای تار و سرد
کولک قالخیب قاب باجانی دؤینده کولا ک تند، با در و پیکر کند نبرد
!فورد گنجینین سنگولوسون بئییه نده گرگ و شکار شنگل بز، ای دریغ و درد
من قاییدیپ بیر ده اوشاق اولایدیم خود را به عهد کودکی ام بردن آرزوست
بیرگول آچیب اوندان سورا سولایدیم بار دگر شکفتن و پژمردن آرزوست ۱
«حیدر بابا، بند ۲۰»

داستانهای حماسی کور اوغلو:

کور اوغلو و حماسه آفرینی هایش در یاد و خاطره آذربایجانی زنده بوده و خواهد بود. نام و آوازه کور اوغلو و پهلوانهای رزم آموزش زینت ساز عاشق‌ها، شعر و داستان شاعران و نویسندگان آذربایجان است. استاد شهریار نیز آشنای رزم و مردانگی‌های این قهرمان ملی بوده و از آن الهام گرفته است:

حیدر بابا گنج دورنا گنچنده حیدر بابا، به شب، چو قطار کلنگ و قو
کور اوغلونون گوزو قارا سئچنده اشباح بگذرند و «کور اوغلو» به گشت و پو
قیر آتینی مینیب کسب – بیچینده با اسب «قیر» نام کند عرصه زیر و رو
من ده بوردا ننز مطلبه چاتمارام تا لحظه‌ای که نیست ز «عیوض» بشارتی
عیوض «گلپ چاتمایینجا یاتمارام هر گز به چشم من نرود خواب راحتی»
«حیدر بابا، بند ۷۴»

داستان قهرمانی ده لی دومرول:

کتاب «ده ده قورقود» یکی از شاهکارهای حماسی جهان، حماسه ملی آذربایجان، سرگذشت آبا و اجدادی اوغوزان و مردم آذربایجان است. داستان «ده لی دومرول» یکی از شیرین ترین داستانهای این اثر حماسی است که بر شعر شهریار تأثیر گذاشته است:

دئینه «دومرول» بورجونو دشمن بیخا بیلمز
بگو دشمن تمیتواند برج «دومرول» را ویران کند
قارداش نه قدر یادلاشا، یاددان چیخا بیلمز
برادر هر چقدر هم بیگانه شود، از خاطر نمیرو
«دویونمه - سویونمه، ص ۶۷»

داستان عاطفی سارا
یکی از داستانهای بسیار زیبا و عاطفی رایج در میان مردم آذربایجان، سرگذشت پر رمز و راز سارا است.
امروزه داستان زندگی سارا به عنوان اسطوره ای برای عفت، پاکدامنی و عشق پاک و بی آلایش در آمده است.
داستان سارا ورد زبان مردم آذربایجان به ویژه زنان این دیار است
تأثیر این داستان در شهریار آن قدر عمیق است که استاد در اشعار فارسی و ترکی خود به کرات به آن میپردازد:
اثل بیرده دئسین سنل سارانی قایدی قاجیرتدی
مردم بار دیگر بگویند سیل سارا را برد
آغلاشدی بولدلاردا بو داشقین سنلیمیزدن
اברה نیز از این سیل خروشان گریستند
«دونیا نه یالان تاپماجادییر، ص ۱۳۹»
و نیز:

هر کیمسه به غمدن بو بیر حصه دیر هر کس سهمی از غم دارد
آتان داغی بیر داغ کیمی غصه دیر داغ پدرت غمی به اندازه کوه است
سنل سارانی آپاردی تگ قصه دیر قصه ای است چون قصه سارا وسیل»
اثل یاراسی، سنل ساراسی آنجلا زخم مردم، سارای سیل، آنجلا
گوزلریمین آغی - قاراسی آنجلا سیاهی و سپیدی چشم، آنجلا
«آنجلا، ص ۱۴۰»

افسانه ساری اینک یا فاطمینا ناغیلی:
یکی از شیرین ترین افسانه های آذربایجانی است که بر دل و جان کودکان تأثیر میگذارد. افسانه ای زیبا و جالب از دلبستگی دختری یتیم به گاوش، بی مهری ها و بدجنسی های نامادری. شهریار شیرین سخن این افسانه را چنین در :
خاطره ها زنده میکند

گوردون بالا نجه تیفاق داغیلی دیدی فرزند، چگونه زندگی از هم میپاشد
فلک وورار، شراب کوپو جاغیلی فلک میزند و کوزه شراب را می شکند
بیزده اوللوق «ساری اینک» ناغیلی سرنوشت ما نیز افسانه «گاو زرد» میشود
فاطمه سی، قونداراسی، آنجلا فاطمه اش، چکمه اش، آنجلا
گوزلریمین آغی - قاراسی آنجلا سیاهی و سپیدی چشم، آنجلا
«آنجلا، ص ۱۴۲»

داستان قهرمانی قاجاق نبی:
نبی دیگر حماسه ساز آذربایجانی است که همراه همسرش هجر (هاجر)، شیرزنی جنگاور و شجاع، خواب را از چشم خوانین و اربابان ستمگر میگیرد و شورش دهقانی عظیمی در دو سوی ارس راه میاندازد. نبی، هجر و قهرمانی ها، دردها، آمال و آرزوهای آنها دل و جان شهریار را چنین مسخر کرده اند:
دور قفس قاپیسین بیر آچاق نبی بلند شو در قفس را دمی باز کنیم
بو سینیق قانادلا بیر اوچاق نبی با این بالهای شکسته کمی پرواز کنیم

آي قوچاق نبي آي نبي دلاور،
قاز امانت ايستيدي ياتا بيلميسن زندان گرم است، خوابت نميگيرد
آنالار بئشيگين ساتا بيلميسن سرزمين پدري را نميتواني ترك كني
.... غيرتين قورباني آي قوچاق نبي فداي غيرتت آي نبي دلاور
«قاجاق نبي، ص ۲۱۳»

و همچنين:

نبي تڭ بيزده قيلينج رستمي چوخلار واري ميس
ما رستم هاي شمشير زني چون «نبي» بسيار داشته ايم
سن قلم رستمي سن، جان سنه قوربان رستم
تو رستم قلم زني، جانم به فدائيت رستم

آداب و رسوم

آداب زيارت رفتن – چاووشي خواني:

تا همين چند سال پيش در روستاها و شهرهاي آذربايجان، هر گاه كسي به زيارت اماكن مقدس مانند مكه، كربلا،
مشهد و قم ميرفت، اقوام و خويشان، همسايگان و آشنايان جمع شده و او را بدرقه ميكردند و فردي خوش صدا،
پيشاپيش جمعيت حركت كرده و اشعاري مذهبي را با آواز حزيني ميخواند. اين شخص را «چاووش» يا
: «چووش» ميگفتند. استاد شهريار در منظومه زيباي حيدر بابا اين مراسم را چنين به تصوير ميكشد
حيدر بابا قره چمن جاداسي از جاده «قراچمن» آن تربت ولا
چووشلارين گلر سسي _ صداسي چاوشها زنند به صوت حزين صلا
كربلايه گنده نلرين قاداسي درد و بلا و آفت زوار كربلا
دوشسون بو آج يولسوزلارين گوزونه افتد به چشم مردم گمراه و آزمند
تمدنون اويدوخ يالان سوزونه ما را عجب به نام تمدن فريفتند
«حيدر بابا، بند ۱۱»

مراسم عروسي (آلما آتماق _ سيب پرتاب كردن):

يكي از مراسم عروسي كه هنوز هم در بعضي از شهرها و روستاهاي آذربايجان رايج است، پرتاب سيب توسط
داماد به طرف عروس است. بدین صورت كه وقتي عروس را به طرف خانه داماد ميآورند، داماد به همراه
«ساغوش» و «سولدوش» به پشت بام خانه رفته و هنگام رسيدن عروس و همراهانش به نزديكي خانه وي، سيب
درشت و سرخي را كه از مدت ها قبل براي اين مراسم تهيه كرده اند، با تمام توان به زير پاي عروس پرتاب ميكند.
استاد شهريار در دو شعر ديوان تركي خود به اين مراسم اشاره ميكند:
حيدر بابا كندين توبون توتاندا داماد و رسم عقد، كه يك سيب سرخ فام
قيز- گلينلر حنا، پيلته ساتاندا ساز نثار پاي عروس از فراز بام
بيگ گلينه دامدان آلما آتاندا وان سو، حنا – فيتله فروشان خوش خرام
منيم ده او قيزلاريندا گوزوم وار چشم هنوز، در پيآن ناز دانه ها ست
عاشيقلارين سازلاريندا سوزوم وار در ساز عاشقان تو، از من ترانه هاست
«حيدر بابا، بند ۲۵»

« خانيمي تازه گلين دير، آدي «مريم خانم

» همسرش تازه عروسي است به نام «مريم

توي توتوب كند سياقي، آلما آتميش گلينه

به رسم روستا عروسي گرفته و سيب هم پرتاب كرده است

«عمواو غلوم ابو الفضله، ص ۲۰۶»

مراسم مربوط به عيد نوروز

انو تۆكمك (خانه تكانى):

مردم آذربايجان به هنگام نزديك شدن عيد نوروز و ۱۰-۱۵ روز مانده به عيد، اسباب و اثاثيه خود را به حياط خانه ريخته و يا به بيرون شهر و روستا ميبرند و در كنار رودخانه ها به نظافت و شستشوي قالي ها، گلیم ها و رختخوابها ميپردازند. در و پنجره ها و ديوارهايشان را از نو رنگ ميزند و لوازم تزئيني شان را در رف ها و طاقچه ها قرار ميدهند و بدین ترتيب در سال نو، شكل و شمالي نو و شاد به محل زندگي خود ميدهند. شهريار در منظومه حيدر بابا به اين مراسم چنين اشاره ميکند:

بايرام اولوب قيزيل پالچيق ازه للر نوروز تا رسد زگل خاك سرخ رنگ
ناقيش ووروب اوتاقلاري بزه للر زينت دهند خانه عروسان شوخ و سنگ
تاخچالارا دوزمه لري دوزه للر آرايه ها به طاقچه چينند رنگ رنگ
قيز- گلينين فيندقجاسي - حناسي با بستن حنا به سر انگشت خود به شوق
هوسله نر آناسي، قايناناسي آرند مادران و بزرگان خود به ذوق
«حيدر بابا، بند ۳۰»

مراسم چهارشنبه سوري:

آخرين چهارشنبه سال، صبح زود از خانه هايشان بيرون آمده، از روي آب ميپرند و شعرهايي ميخوانند. آنها همان روز

به بازار رفته و شيريني و آجيل، لباس و كفش تو ميخرند. استاد شهريار به اين مراسم چنين پرداخته است:

باكي چينين سوزي، سؤوي كاغيزي «باكوچي» ۱ آن مسافر و پيغام و نامه اش
اينكلرين بولاماسي آغيزي گاوان به گاه زادن و آغوز و خامه اش
چرشنه نين گردكاني موزي آجيل چارشنبه و آيين و چامه اش
قيزلار دنير «آتيل - ماتيل چرشنه دوشيزگان پرند به شادي ز روي جو
اينا تكين بختيم آچيل چرشنه» در دل كنند بخت چو آيينه آرزو
«حيدر بابا، بند ۳۱»

مراسم شال سا للاماق (شال انداختن)

در آذربايجان رسم بود كه شيبه‌اي چهارشنبه سوري، جوانان و نوجوانان چادر و پارچه اي برداشته و به پشت بام خانه اقوام و آشنايان خود

ميرفتند و از روزنه اي كه در پشت بام خانه وجود داشته، آن را به داخل آويزان ميکردند. صاحب خانه نيز با ديدن آن ميوه، شيريني، آجيل، تخم مرغ، پول، جوراب پشمي وغيره به پر شال ميبست. گاه پيش ميآمد كسيكه شال را آويزان ميکرد، دختر صاحب خانه را ميخواست. در اين مواقع هر به شال او بسته ميشد، به علت سيك بودن شال بالا نميكشيد. بدین ترتيب صاحب خانه متوجه موضوع شده و شال را به كمر دختر ميبست در اين موقع كسي كه شال را آويزان کرده بود با ديدن سنگيني آن، پي ميبرد كه خانواده دختر او را شناخته و به وصلت دخترشان با او رضاييت داده اند.

امروزه به علت گرفتار شدن در مشكلات زندگي ماشيني و آپارتمان نشيني، اين مراسم در شهرها و روستا ها به عناوين مختلفي

چون «باجاليق»، «بيللي - بيللي»، «شال ساللاماق» و غيره ناميده ميشود. شهريار در دو بند پياپي از منظومه حيدر بابا به اين مراسم ميپردازد:

بايراميدي گنج قوشي اوخوردني عيدو نواي مرغ شب ونو عروس سنگ
ادخلي قيز بيگ جورابين توخوردني از بهر «بيگ» ۱ بافته جوراب هفت رنگ
هركس شالين بير باجادان سوخوري چشمش به روزن است كه شال آيدش به چنگ
آي نه گوزل قايدادي شال ساللاماق خوش سنتي ست شال فكنده به خانه ها
بيگ شالينا بايرامليغي باغلاماق بستن به شال نامزدان عيديانه ها
حيدر بابا، بند ۲۷» ۲

و نيز:

شال ايسته ديم منده انوده آغلاديم من، هم به گريه، هم به تكلپو و شور و شر

بیرشال آلیب تنز بئلیمه باغلادیم شالی گرفته، بستمش آن گاه برکمر
غلام گیله قاشدیم شالی ساللادیم تا خانه «غلام» گشودم چو مرغ پر
فاطمه خالا منه جوراب باغلادی جوراب بستن خاله به شال و سحاب وار
خان ننه می یادا سالیب آغلادی آنی به یاد «خان ننه» بگریست زار زار
«حیدربابا، بند ۲۸»

مراسم عزاداری ماه محرم

شاخسی - واخسی (دسته های شاه حسین و احسین):
دسته های عزاداری شاه حسین - وا حسین (شاخسی - واخسی)، از چند روز مانده به ماه محرم و روز عاشورا،
شبها در حسینیه ها و
مساجد تشکیل شده و بعد از جمع شدن عزاداران، در صف هایی طویل، با دادن شعارهایی مذهبی در خیابانها و
کوچه ها راه افتاده و تا
نصفه های شب به عزاداری سالار شهیدان امام حسین میپردازند. شهریار در منظومه حیدربابا به این مراسم نیز
اشاره میکند

میر صالحین ده لی سولوق انتمه سی اطوار «میر صالح» و دیوانه بازی اش
میر عزیزین شیرین شاخسی گنتمه سی در دسته، «میر عزیز» چنان پیشتازی اش
میر ممدین قورولماسی، بیتمه سی «میر ممد» و به بزم هنر صحنه سازی اش
ایندی دنسک احوالاتدی، ناغیلدی اینها برای ما، همه اینک فسانه است
گنچدی، گنندی، ایندی، باتدی، داغیلدی بگذشت و رفت و مرد و پراکند و در شکست
«حیدر بابا، بند ۵۸»

بازیهای محلی

آعاج مینمک اویونو (بازی چوب سواری)
کودکان چوب بلندی را سوار شده و آن را اسبی فرض میکردند و با آن به این طرف و آن طرف میپشتند و گاه با
چوب کوچکی نیز به آن زده و به خیال خود اسب را شلاق میزدند تا تندتر بدود. شهریار در منظومه حیدر بابا به
این بازی کودکانه چنین میپردازد:
عمه جانین، بال بلله سی بیه ردیم خوش بود لقمة عسل از دست عمه جان
سوندان دوروب اوس دونومی گپییه ردیم وانگه قبا کشیده به تن چست و شادمان
باخچالاردا تیرینگه نی دییه ردیم در جای - جای باغ چمیدن ترانه خوان
آی اوزومی او از دیرن گونلریم یادش به خیر جلوه گریها و نازها!
آعاج مینیب، آت گز دیرن گونلریم! دوران نی سواری و آن تیز تازها!
«حیدربابا، بند ۲۱»

قارگواله سی اویونو (گلوله برفی بازی کردن):
در زمستان، وقتی برف همه جا را گرفته است، کودکان به دو دسته تقسیم میشوند و سپس برفها را گلوله کرده و به
همدیگر میزنند و بدین شکل تفریح میکنند. شهریار در منظومه نوستالوژیک حیدربابا به این بازی نیز اشاره میکند:
یاز قاباغی گون گونینی دؤینده چون کوه ز آفتاب بهاری گرفت جان
کند اوشاکی قار گوله سین سئونده از هر طرف گلوله برفی شود پران
کوره کچیلر داغدا کورک زوینده پارو به زیر پا، ز سرکوه سرخوران
منیم روحوم ائیله بیلین اوردادیر گویی هنوز روح من آنجا به التجاست
کهلیک کیمی باتیب قالیب قاردادیر چون کبک اوفتاده در انبوه برفهاست
«حیدربابا، بند ۳۹»
یومورتا اویناماق (تخم مرغ بازی کردن):

در آذربایجان، از چند روز مانده به عید نوروز، در خانواده ها برای کودکان تخم مرغ رنگ آمیزی میکنند. بدین شکل که ابتدا

تخم مرغها را با پوست پیاز یا کاه در آب میجوشانند تا تخم مرغها در عین حال که میپزند رنگ نیز بگیرند، سپس روی آنها نقشها و اشکال مختلف میکشند. کودکان در دید و بازدیدها این تخم مرغها را که عیدانه گرفته اند، به طرز خاصی به هم میزنند و هرکس تخم مرغش میشکند، بازنده بوده و تخم مرغ را به طرف برنده میدهد. استاد به زیبایی تمام این بازی شیرین را چنین به تصویر کشیده است:

یومورتانی گویچک گوللی بویاردیق بازی تخم مرغ نگارین و هفت رنگ
چاقیشدیریب سینانلارین سویاردیق گاه شکاندنش همه پر شور و شاد و شنگ
اویناماقدان بیرجه مگر دویاردیق؟ سیری نداشتیم زبازی به وقت تنگ
علی منه یاشیل آشیق و ئرردی یاد «علی» و قاب برایم خریدنش
ایرضا منه نوروزگولی درردی طفلك «رضا» و آن گل نوروز چیدنش
«حیدربابا، بند ۳۲»

آشیق اویناماق (قاب بازی):

قاب بازی نیز یکی از بازیهای رایج در بین کودکان آذربایجان بود که اکنون بیشتر در روستاها رایج است. این بازی انواع مختلف دارد. شهریار با اشاره به اصطلاحات خاص این بازی، آن را به زیبایی تمام بازگو میکند:

بواملاردا چوخلی جیزیق آتمیشام بودند با مها همه بازی سرای ما
اوشاقلارین آشیقلارین اوتومشام بردم چه مایه قاب زاغیار و آشنا
قورقوشوملی سقعه آلیب - ساتمیشام بس قاب سربدار خریدم ز بچه ها
اوشاق نجه هیچ زادینان شاد اولار کودك خوش است از همه عالم به يك كمی
ایندی بیزیم غمی توتور دونیالار دارم غمی کنون، که نگنجد به عالمی
«حیدربابا، بند ۹۲»

کوشکی بالابان آراز باخار «اویونو»

بازی کوشکی بالابان به ارس نگاه میکند:

این بازی هنگام غروب آفتاب انجام میشد. تعداد بازیکنان مهم نبود. ابتدا چند نفر از بازیکنان دستهایشان را در هم حلقه کرده و به شکل دایره میایستادند. سپس گروه دوم نیز روی دوش گروه اول رفته آنها نیز دستهایشان را به هم حلقه میکردند. گروه سوم نیز بدین ترتیب روی دوش گروه دوم سوار میشدند. وقتی این سه صف تشکیل شده، آنها دایره وار حرکت کرده و تا غروب کامل آفتاب این اشعار را میخواندند:

کوشکی بالابان آراز باخار کوشکی بالابان به ارس نگاه میکند
آرازین سویی گوزلرده ن آخار آب ارس از چشمها جاری میشود
آی آراز، قوری، آخما بیرزمان آی ارس، خشک شو، زمانی جاری مباش
ای بیزی اودا یاندیریب یاخان ای که ما را آتش زده و سوزاندی
سنله آیریلدی آنا - بالادان تو فرزند را از مادر جدا کردی ۱

به نظر میرسد، این بازی بعد از عهد نامه های ترکمن چای و گلستان به وجود آمده است. این بازی پرمعنی و شیرین در شعر شهریار چنین آمده است:

کوشکی بالابان آراز باخار کوشکی بالابان به ارس نگاه میکند
آراز سویی هنوز، گوزلردن آخار آب ارس هنوز هم از چشمها جاریست
ائل نیسگیلی پیس یاندیرار، پیس یاخار درد، مردم را بدجوری آتش زده و میسوزاند
غم وار ایکن، قارداش دنییب قایناردیق تا غمیبود، سراغ برادر میرفتیم
یولداشی منی قورد آپاردی «اویناردیق «دوست مرا گرگ برد «بازی میکردیم»
«محمدراحیم حضرتلرینه جواب، ص ۹۴»

یولداش منی قورد آپاردی (گرگم و گله میبرم):

این نیز یکی از بازیهای محلی در آذربایجان است. بازیکنان نیز هر چند نفر میتوانند باشند. ابتدا یکی از بازیکنان به عنوان «گرگ» انتخاب میشود و یک نفر نیز به عنوان «گوسفند» و بقیه بازیکنان هم به عنوان «بره» پشت «سر «گوسفند

صف کشیده و لباس همدیگر را میگیرند. گرگ سعی میکند با دست زدن به بره ها آنها را از مادرشان جدا کند و گوسفند نیز با چوبی که در دست دارد مانع نزدیک شدن گرگ به بره هایش میشود. استاد شهریار در دو مصرع آخر بند مذکور شعر «محمد راحیم حضرتلرینه جواب» به این بازی اشاره میکند:

غم و ارایکن قارداش دئییب قایناردیق
یولداش منی قورآپاردی «اویناردیق»

تیر - مات اوینو (تیلہ بازی):
از بازیهای رایج در سراسر ایران به ویژه آذربایجان است که هم اکنون نیز در روستاها و نواحی حاشیه ای شهرها رواج دارد.

هی گلیب مندن آلیرلار شتلی دائم میآیند و پایبچم میشوند
کیم سالیب مازی ماتا بیمله بیرم؟
چه کسی (تیلہ بازی) را برده است، نمیدانم؟
«یاتا بیمله بیرم، ص ۱۱۱»

ماهني ها يا ترانه هاي محلي

بو دره نين اوزونو، چوبان قايتار قوزونو ماهني سي
(ترانه در این دره بی انتها، آی چوپان بره را برگردان):
حیدر بابا، داغین - داشین سره سی حیدربابا، به یاد در و دشت و کوه و جو
کهلک اوخور دالیسیندا فره سی آوای کبک و دور و برش جوجه های او
قوزولارین آغی، بوزی، قره سی وان بره های زرد و سپید و سیاه مو
بیرگنده یدیم داغ - دره لر اوزونی در کوه و دره سیر خرامانم آرزوست
اوخویدیم «چوبان قیتار قوزونی» تصنیف نغز «بره و چوپانم» آرزوست
«حیدربابا، بند ۱۶»

باکي دان فنارگلیر، اودوما یانار گلیر، ماهني سي
(ترانه از باکو فانوس میآید، آن که دلش به حال من میسوزد میآید):
چوخ «باکي دان فنارگلیر» اوخوردوق
«زیاد میخواندیم «از باکو فانوس میآید
سون «اودوما یانار گلیر» اوخوردوق
آن که دلش به حال من میسوزد «میآید»
گور «باشیما نه لر گلیر» اوخوردوق
«بعد هم میخواندیم «بین چه بر سر من میآید
ایندی دویدم، اوندا گلیرمیش فنار
حالا دانستم، آن روزها فانوس میآمد
سون گله جکمیش اودوما، بیر یانار
تا بعدها کسی که دلش برای من میسوزد، بیاید
«محمد راحیم حضرتلرینه جواب، ص ۹۶»

مثل لر و آتالار سؤزو (امثال و حکم):

کور توتدوغون بوراخماز (کور آن چه را گرفته دیگر رها نمیکنند):
گور یاشینا باخان اولسا قان آخماز بر اشک چشم خلق اگر باشد التفات
انسان اولان خنجر بئلینه تاخماز رنگین زخون نمیشود این چهره حیات
آما حنیف، کور توتدوغون بوراخماز خنجر نبندد آن که اصیل است و پاک ذات

بەشتىمىز جەننەم اولماقداير ما را، بەشت، رەنگ جەننەم گەرقەتە است
ذىجە مەز مەرم اولماقداير ذىجە مان ھوای مەرم گەرقەتە است
«ھىدر بابا، بىند ۱۳»

ايگىد اولر ادى قالار (انسان مەمىرد و فقط نامىاز او مەماند):
ھىدر بابا نەنە قىزىن گۆزلرى چىشان نرگس «نەنە قز» ناز و آتشىن
رەخشەنە نەنە شىرىن - شىرىن سۆزلرى «رەخشەنە» را سخن بە حلاوت چو انگىين
توركى دىدىم اوخوسونلار اۆزلرى تركى سرودە ام كە بخوانند آن و اين
بىلىنىلركى آدم گەندر آد قالار مەيم رەقتى ھەمە، پەيندە نامەها ست
پاخشى پەيسدن آغىزدا بىرداد قالار از نىك و بد، ھەر آينە طەمى بە كامەهاست
«ھىدر بابا، بىند ۳۸»

قىش چىخار اوزو قارالىق كۆمورە قالار
(زەمستان مەگدرد و روسىاھى بە ذغال مەماند):
اول باش مەندن استقبال ائندىز آغازم كارم اين ھەمە خوشحال كرده ايد
سوندان چۆنوب ايشىمەدە اخلال ائندىز لىكن سەس يە كار من اخلال كرده ايد
اۆز ظنىزجە استادى اغفال ائندىز استاد را، بە ظن خود اغفال كرده ايد
عەبى بوخدور، كىچر گەندر، عۆموردور فانىست عمر و اين ھەمە نىرەنگ و قىل و قال
قىش دا چىخار، اوزو قارا كۆموردور دى بگەندرد، ولىك سىيە رو شود ذغال
«ھىدر بابا، بىند ۱۱۵»

خان يورقانى مەتىل اولماز (لحاف خان پارە و پورە نەمىشود):
توركون مەتلى : فولكلورو دونىادا تەك دىر
امثال و فولكلور ترك در جەھان بى نظىر است
خان يورقانى، كەند اىچرە مەتل دىر، مەتىل اولماز
مەتلى است در مەيان روستاىيان كە لحاف خان پارە و پورە نەمىشود
«توركون دىلى، ص ۶۱»

اوزون آدمەن عەقلى تۇپوغوندا اولار
(بالاي دراز را خرد كم باشد. الاحمق من طال و طال عنقه):
چون قىسا بوى اولسان، اولوسان جن كىمى شىطان
مەتل جن ها زياد كوتاه قد مەباش
چوخ دا اوزون اولما كى اوزوندا عقىل اولماز
بىش از اندازه دراز ھەم مەباش كە آدم دراز بى عقل مەشود
«توركون دىلى، ص ۶۱»

كىشى نەنە سۆزو بىر اولار (حرف مرد يكى است)
بىرلىك يارادىن، سۆز بىر اولار بىز كىشى لردە
(وحدت بىافرىند كە حرف ما مردان يكى است)
بوخلو قلايمىز بىندىر جەك وارلىغىمىزدان
ندارىھامان با «وارلىق» ھا بە پەيان خواھد رسىد
«آزادلىق قوشو وارلىق، ص ۱۲۱»

يئر برك اولاندا اۆكوز - اۆكوزدن گۆرر
زەمىن كە سەفت باشد گام از چشم گاو بىند ھەنگام خىش زدن زەمىن:
مەتل دى يئر كى برك اولار، اۆكوز - اۆكوزدن اينجى ير

مثلي است که هرگاه زمین سفت میشود گاو از گاو میرنجد
هئي دارتيلير ابيين قيرا، يولداشيلار بير ساواشا
دائم تلاش میکند که از زیر یوغ در برود و با دوستش دعوا کند
«بلالي باش، ص ۱۳۱»

ووردو داشا - چيخدي باشا (معادل به سبیل سگ زده است):
آمما اونون شماتتي آلاها خوش گلمیوبن اما شماتت او خدا را خوش نیامد
گنندي، منیم حیاتیمی ووردو داشا، چيخدي باشا رفت و زندگیم را به باد داد
«بلالي باش، ص ۱۳۱»

فویو قازان قویونون ترکینده اولار
(« معادل »چاه کن همیشه ته چاه است):
قویودان کی خلقه قازدین چیخا بیلمه سن سلامت
(از آن چاهی که برای مردم کندي، نمیتوانی سالم بیرون بیایی)
آدام اینجیده بلایه، آدام اینجیدن دوشویدو
مردم آزار خود به بلای مردم آزاری گرفتار شده است.
«چابالیر اورک سینه مده، ص ۱۶۰»

خالا خاطیرین قالماسین (معادل محض خالی نبودن عریضه):
دئینده بونه چؤرک دیر ؟ شاطیر سوئوش ده وئریر
وقتی میگوئی این چه نانی است ؟
سوئوش وئریرکی داخی قالماسین خالاندا خاطیر
شاطر محض خالی نبودن عریضه فحش هم میدهد
«رطب وئریر تزک آلدیق، ص ۱۶۳»

دوز یولدا گندنمیر، شوخومدا شیللاق آتیر
(« معادل »کار زمین را نساخته به آسمان میپردازد):
بو اولو بیزده تمدن، مثل دی دوز بئرده
تمدن برای ما این شد، مثل است که الاغ ما در زمین هموار
بیزیم اولاغ گنده بیلیمیر، شوخومدا شیللاق آتیر
نمیتواند راه برود، در زمین شخم جفتک میاندازد.
«رطب وئریر تزک آلدیق، ص ۱۶۳»

گولون باشین تیکان ساخلار (خار ضامن سلامتی گل است):
منیم ده قدریمی بیل، گول باشین تیکان ساخلار
قدر مرا هم بدان که خار ضامن سلامتی گل است
جانین دا تا دیر یسن، احتیاجی وار بدنه
تا زنده هستی، جانیت محتاج کالبد است
«او تاییدان گلنه، ص ۱۶۸»

باغلا منیم دیلیمه (به نوك زبان من ببند):
بیر مثل وارکی، قوناق قارداشا دستور وئر یلیب
مثلي است که در آن به مهمان سفارش میشود
بیرتعارف له دوش آتدان، آتی باغلا دیلینه
با يك تعارف از اسب پایین بیا و افسارش را به زبان تعارف کننده ببند
«عمو اوغولوم میر ابو الفضله، ص ۲۰۵»

قارا بخت چۆله چىخاندا قار ياغار
(«معادل» «بديخت اگر مسجد آدينه بسازد يا سقف فرو ريزد يا قبله كج آيد»):

اوده بيرايل آه چكرم خبر يوخ
يك سال در خانه مينشينيم و آه ميكشم
انودن چىخام من اويانا، يار گلي
اما تا پاييم را از خانه بيرون ميگذارم، يار ميايد
تاي توشلايم، چۆله چىخا، گون چىخار
هم سن و سالانم هر گاه به صحرا ميروند، هوا آفتابي است
من چىخاندا ياغيش گنتسه، قار گلي
اما وقتي من ميروم، باران كه بند ميايد، برف شروع به باريدن ميكند.
«اصلي - كرم شعرينه بيرحاشيه، ص ۲۱۶»

سۆز بير لشمه لري يا دئييم لر (اصطلاحات):

اوزونه توز قوندورماق (معادل به روي خود نياوردن):
هميشه ليك شادليق اومور اوزونه در آرزوي عيش و بهاريست جاودان
قبري گورور، توز قوندورمور اوزونه در پاي گور نيز نينديش از خزان
«حيدر بابا، بند ۸۴»

داشين آتماق (معادل سه طلاقه كردن):
ايريليق داشيني بيردن آتايديق جدايي را سه طلاقه ميكرديم
جاني - جانا، مالي - مالا قاتايديق جان و مالمان را يكي ميكرديم
«محمدراهيم حضرتلرينه جواب، ص ۹۲»

قره قئييد جانين آلماق (ترس از چيزي داشتن):
قيشين قره قئييدي، آليب منيم جانيمي
ترس از سرماي زمستان جانم را گرفته است
خورتدان دنيب قوجاليق كسيب منيم يانيمي
پيري چون لولو در كنارم نشسته است
«غم باسدي قليانيمي، ص ۱۲۲»

«دعالار و آقيشلار» «دعاهاي خير

اوين آباد اولسون (خانه ات آباد باد):
انتميسن تازي بو ويرانه كؤنولده سلطان
در اين دل ويرانه، ناز را پادشاه كرده اي
اوين آباد اول، درويشه نياز انيله ميسن
خانه ات آباد، كه به نياز سوي درويش آمده اي
«ناز انيله ميسن، ص ۱۱۹»

يئري بو شدو، بوش اولماسين (جايش خالي است، خالي نباشد):
اوره ك كي خوش اولماسين دل كه خوش نباشد
دونيدا كاش اولماسين نبودنش بهتر است
آناجان او غول يئري مادر جان، جاي خالي پسرت
بوشدوسا بوش اولماسين خدا كند كه خالي نماند

«باجيم او غلو ... ص ۲۲۵»

قارغيش لار (نفرينها)

كور اولاسان (الهي كور بشوي):
كور اولموش گوزلرين قان دوتدو شيمرين
چشمهاي كور شده «شمر» را خون گرفته بود
كي گورسون اوز الينده خنجر آغلار
كه ندید خنجر نیز در دستهایش میگرید
«تضمین، ص ۱۸۸»

باشینا كول اولسون (خاك تو سرت):
باخديم قلم قاشینا به ابروان قشنگش نگاه کردم
يازديم قبير داشینا روي سنگ قبرش نوشتم:
سندن سورا كول اولسون بعد از تو خاك برسر
بو دونيانين باشینا این دنیا باشد
«گوزومون باشلاري، ص ۲۲۳»

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>